

شکایت از روزگار

مفضل بن قیس ، سخت در فشار زندگی واقع شده بود . . .

**شکایت از روزگار**

مفضل بن قیس ، سخت در فشار زندگی واقع شده بود . فقر و تنگدستی ، قرض و مخارج زندگی او را آزار می داد . يك روز در محضر امام صادق ، لب به شکایت گشود و بیچارگیهای خود را مو به مو تشریح کرد : " فلان مبلغ قرض دارم ، نمی دانم چه جور اداء کنم ، فلان مبلغ خرج دارم و راه در آمدی ندارم ، بیچاره شدم ، متحیرم ، گیج شده ام ، به هر در بازی می روم به رویم بسته می شود . . . " در آخر از امام تقاضا کرد درباره اش دعایی بفرماید و از خداوند متعال بخواهد گره از کار فرو بسته او بگشاید .

امام صادق ، به کنیزکی که آنجا بود فرمود : " برو آن کیسه اشرفی که منصور برای ما فرستاده بیاور " . کنیزک رفت و فوراً کیسه اشرفی را حاضر کرد . آنگاه به مفضل بن قیس فرمود : " در این کیسه چهار صد دینار است و کمکی است برای زندگی تو " .

- " مقصودم از آنچه در حضور شما گفتم این نبود ، مقصودم فقط خواهش دعا بود " .
 - " بسیار خوب ، دعا هم می کنم . اما این نکته را به تو بگویم ، هرگز سختیها و بیچارگیهای خود را برای مردم تشریح نکن ، اولین اثرش این است که وانمود می شود تو در میدان زندگی زمین خورده ای و از روزگار شکست یافته ای . در نظرها کوچک

می شوی . شخصیت و احترامت از میان می رود " .
 " لا تخبر الناس بكل ما انت فيه فتھون علیهم " . بحارالانوار
 جلد 11 ، صفحه . 114